

تحلیل عامیانه‌ها در آثار صادق هدایت

دکتر شیرزاد طایفی^۱

الناز خجسته^۲

Analysis of Popular Culture in the works of Sadegh Hedayat

Dr. Sherzad Tayefi/ Mrs. Alnazn khojaste

In Sadegh Hedayat's works, effect of common thoughts is undeniable. By disquisition of his works it can be concluded that this kind of thinking has been reflected by critical approach i.e. Hedayat has offered these opinions in his writing with sensitivity accompanying difficulty. In focusing on the study of Hedayat's works we can emphasize on his direct impressibility of research booklet of Neirangestan. Hedayat who as a researcher of anthropology field edits his research collection in Neirangestan, as a critic applies bases of same idea to his fictional works to assess effect of such ideas in the society and attracts his readers into scope of analysis and measurement with his own cleverness. In this paper, by focusing on five most important works of Hedayat, we have performed their comparative study with axes of common people's culture and along this study we place most of our effort on Neirangestan. During the paper you yourself will see to what extent the existing thoughts in Neirangestan have penetrated in depth of Hedayat's works up to the point that even Boofekoor is not empty of these ideas.

Keywords: Sadegh Hedayat, Neirangistan, Saghe Velghard, Se Ghatreh Khoon, Elviyeh Khanom, Boofe Koor, Dash Akol.

چکیده

در آثار صادق هدایت، تأثیر اندیشه‌های عامیانه، غیر قابل انکار است. با تفحص در آثار وی

^۱ دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی. sh_tayefi@yahoo.com

^۲ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهراء. ekhojaste92@yahoo.com

می‌توان به این نتیجه رسید که این نوع افکار با نگرشی انتقادی انعکاس یافته است؛ یعنی هدایت با حساسیتی توأم با رنج، این عقاید را در نوشته‌هایش ارائه کرده است. در محوریت بررسی آثار هدایت می‌توان به تأثیرپذیری مستقیم وی از کتابچه تحقیقی نیرنگستان تأکید کرد. هدایتی که در نیرنگستان به عنوان یک پژوهشگر عرصه مردم‌شناسی، مجموعه پژوهش خود را تدوین می‌کند، در آثار داستانی خود، بن‌مایه‌های همین تفکر را به عنوان یک منتقد به کار می‌بندد تا تأثیر چنین اندیشه‌هایی را در جامعه ارزیابی نماید و مخاطب خویش را با زیرکی خاص خود به گستره تحلیل و سنجش بکشاند. ما در این مقاله با تکیه بر پنج اثر از مهم‌ترین آثار هدایت، به بررسی تطبیقی آن‌ها با محورهای فرهنگ عامیانه پرداخته و در این زمینه بیش از هر چیز به نیرنگستان محوریت بخشیده‌ایم. اندیشه‌های موجود در نیرنگستان به شدت در تار و پود آثار هدایت اثر کرده است؛ تا آن‌جا که حتی بوف کور نیز از چنین تفکراتی تهی نیست.

واژگان کلیدی: هدایت، نیرنگستان، سگ و لگرد، سه قطره خون، علویه خانم، بوف کور،

داش آکل.

۱. مقدمه

بشر همواره تحت تأثیر جامعه خویش، شیوه زندگی و تفکرات خاصی را برگزیده است. تفکرات عامیانه به عنوان عاملی مهم در تبیین اجتماع، هیچ‌گاه از تاروپود تفکرات یک جامعه به دور نیست. نویسندگان معاصر ایران نیز به عنوان روشنفکران پیشگام، همواره در آثار خود به چنین تفکراتی توجه کرده‌اند. هدایت نیز جزو همین نویسندگان است. وی که همواره به عنوان یک مردم‌شناس نیز مطرح می‌شود، «فرهنگ عامیانه ایران را بسیار غنی‌تر از بسیاری نقاط دیگر جهان می‌داند.» (اتحاد،

۱۳۸۲: ۴۶۲)

«نثر هدایت، ساده و بی‌پیرایه و عاری از تکلف و سخت‌نویسی است. نثری که در دو دوره متمایز کار او، یعنی دوره‌ای که کمتر تمایلات رئالیستی دارد و داستان‌هایی چون «زننده به گور» و «بوف کور» را می‌نویسد و دوره‌ای که در آن «سگ ولگرد» را تمام می‌کند، تدریجاً به پختگی می‌گراید و استحکام و انسجام می‌پذیرد.» (حقوقی، ۱۳۷۹: ۶۹) نثر هدایت، در واقع گستره نگاه انتقادی وی به جامعه است که مسلماً



این نگاه در داستان‌های رئالیستی به اوج خود می‌رسد. هدایت در آثار خود در تبیین تفکرات عامیانه، به مفاهیم و اندیشه‌های عامیانه نیرنگستان توجهی ویژه داشته است. نیرنگستان در واقع کتابی است که بنیان رشته مردم‌شناسی را در ایران رقم زد، حتی «جنبش [فولکلور] در ایران پس از چاپ نیرنگستان در سال ۱۳۱۲ آغاز شد» (اتحاد، ۱۳۸۲: ۴۶۲)؛ بنابراین هدایت در بسیاری موارد در داستان‌هایش عیناً از عبارات نیرنگستان بهره برده است؛ از این رو برای بررسی عامیانه‌های هدایت، نیرنگستان وی باید مورد ارزیابی دقیق قرار گیرد.

مطالب نیرنگستان شامل اعتقادات، آداب و رسوم و افسانه‌های عامیانه و کهن است و هدایت بدون هیچ‌گونه تأیید و اظهار نظر، آن‌ها را جمع‌آوری کرده است. با بررسی این اثر در مقایسه با داستان‌های شاخص هدایت، می‌توان تشریح و تفسیر این عقاید را از دیدگاه هدایت به بوته نقد و نظر کشاند.

یکی از نکات جالب در پیوند با مقوله هدایت و نیرنگستان، این است که حتی بعضی از داستان‌هایی که قبل از انتشار نیرنگستان (نخستین بار در سال ۱۳۱۲) به چاپ رسیده، از بن‌مایه‌های این کتابچه تأثیر مستقیمی پذیرفته است؛ مانند سه قطره خون که در سال ۱۳۱۱ منتشر شد. گویا هدایت پیش از چاپ نیرنگستان، فیش‌هایی از آن را در دست داشته است. هدایت در کنار مفاهیم عامیانه، از زبان عامه و صمیمی نیز بهره برده، تا داستان‌هایش از فضایی طبیعی‌تر برخوردار شود. بررسی نوع زبان وی نیز در داستان‌هایش شایسته توجه است. ما در اینجا به تطبیق مفاهیم عامیانه برخی از داستان‌های هدایت با کتابچه نیرنگستان پرداخته‌ایم تا ارتباط این مفاهیم را با یکدیگر ارزیابی کنیم. انگیزه ما از این کار، تفحص بیشتر در آثار وی به منظور گره‌گشایی از برخی مفاهیم به ظاهر پیچیده است، تا دانش‌های موجود در نوشته‌های وی بهتر درک شود؛ دانش‌هایی همچون جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، فرهنگ عامه، تاریخ، روان‌شناسی که هر کدام از آنها در فهم بهتر و بیشتر آثار وی مفید خواهد بود.



۲. نقد و بررسی باورهای عامیانه در سگ ولگرد

سگ ولگرد داستان نمادین دور شدن بشر از اصالت خویش است، و می‌توان در آن رگه‌های برجسته‌ای از تفکرات عامیانه را استخراج نمود و آن را با بینش انسانی هدایت سنجد. در این داستان هنگامی که هدایت به توصیف چهره سگ می‌پردازد، او را چون انسانی می‌داند که در کی بارور و روحی انسانی دارد: «در ته چشم‌های او یک روح انسانی دیده می‌شد، در نیم‌شب که زندگی او را فرا گرفته بود، یک چیز بی‌پایان در چشم‌هایش موج می‌زد و پیامی با خود داشت که نمی‌شد آن را دریافت...» (هدایت، ۱۳۴۷: ۱۳)

در اینجا در برابر این نگاه انسانی و آرمانی، با نگرش خرافی و عوام‌گرایانه مردم جامعه نسبت به سگ روبه‌رو هستیم. هدایت بسیاری از این افکار عامه را در نیرنگستان مطرح کرده است. به عنوان مثال، او در نیرنگستان درباره سگ از زبان عوامل چنین می‌نویسد:

۱. خون سگ و گربه شوم است (هدایت، ۱۳۱۲: ۹۹).

۲. سگ که شب زوزه بکشد، بدشگون است و کسی خواهد مرد (همان).

۳. اگر سر سفره، سگ به دهان آدم نگاه کند و چیزی به او ندهند، آن کس مرض جوع می‌گیرد، (هدایت ذیل پانویس همان صفحه در نیرنگستان در این باره می‌نویسد: «شاید این بازمانده احترام و توجهی است که ایرانیان باستان به پاس وفاداری، پاسبانی و احتیاج خودشان به این حیوان می‌کردند» (همان).

۴. سگ که در خانه باشد، ملائکه از آنجا نمی‌گذرند (همان).

۵. هرگاه از سگی بترسند، باید این آیه را بخوانند: «وَكَلْبُهُم بَاسُط ذِرَاعِيَهُ بِالْوَصِيدِ» که این آیه درباره سگ اصحاب کهف است؛ چون او دم غار سرش را روی دو دستش گذاشته و خفته بود؛ از این جهت هر سگی که این آیه را بشنود، آرام و بی‌آزار می‌شود (همان).

تمامی این مفاهیم عامیانه، کمابیش در ساختار داستان سگ ولگرد تأثیرگذار است. به عنوان مثال هنگامی که پات به دکان نانوا می‌رود و پادوی نانوا او را کتک می‌زند، یا هنگامی که برای فرار از گرمای آزاردهنده آفتاب، به زیر سایه کامیون پناه

می‌برد و راننده لگدی به او می‌زند، یا هنگامی که با پاره‌های سنگ استقبال می‌شود و به او «بد مسب صاحب» می‌گویند، همه این‌ها می‌تواند گویای نگرش تیره عوام نسبت به سگ باشد؛ همان گونه که خود هدایت نیز می‌نویسد: «به نظرشان خیلی طبیعی بود سگ نجسی را که مذهب نفرین کرده و هفتاد جان دارد، برای ثواب بچرانند.» (هدایت، ۱۳۴۷: ۱۴)

در اینجا هدایت چنین تفکری را از دید عوام بیان می‌دارد: «یک نفر که نان زیر بغلش بود به او [پات] گفت: بیا... بیا... صدای او چقدر به گوشش غریب آمد، و یک تکه نان گرم جلوی او انداخت. پات هم پس از اندکی تردید، نان را خورد و دمش را تکان داد و نزدیک صاحب دکان رفت، لگد محکمی به پهلویش خورد و ناله کنان دور شد.» (هدایت، ۱۳۴۷: ۲۴)

با توجه به اینکه قبلاً گفتیم در نیرنگستان به این نکته اشاره شده است که اگر سگ به غذای انسان نگاه کند و چیزی به او ندهند، آن فرد مرض جوع می‌گیرد و اینکه در قدیم می‌پنداشته‌اند که سگ شوم است، در عباراتی که از داستان ذکر شد، تلفیق این دو باور عامه به چشم می‌خورد.

۳. نقد و بررسی باورهای عامیانه در «علویه خانم»

غیائی در تأویل بوف کور، درباره داستان «علویه خانم» می‌نویسد: «قصه، نمونه واقع‌گرایی، روشن‌بینی، دقت نظر، مهارت و دقت نویسنده است. بهتر از این نمی‌شود مردم را دید و از این بهتر نمی‌شود زبان روزمره آنها را به کاربرد. زبان [داستان] زبان عوام است.» (غیائی، ۱۳۸۰: ۳۵)

«علویه خانم» داستان ناب رئالیستی هدایت است که کاربرد مفاهیم عامه در آن به حد اعلا رسیده است که «جمال‌زاده در مقاله کوتاهی با عنوان «درباره ترجمه آلمانی» «علویه خانم»، استفاده هدایت از «اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های بسیار» در این داستان را «از محسنات بی‌نظیر انشای هدایت» بر می‌شمرد. (پاینده، ۱۳۸۹: ۱۰۰) در داستان «علویه خانم» قهرمان داستان، شخصیتی است جاهل، بی‌عفت، گدامنش، بی‌چاک دهان، وقیح و بی‌آبرو که ادعا دارد مسلمانی با ایمان است. در واقع او به نوعی قربانی است؛ قربانی فساد، نابه‌سامانی، فقر و از هم گسیختگی جامعه زمان رضاشاهی. او نماینده هزاران علویه خانمی است که از هم پاشیدگی جامعه را به تصویر می‌کشند. در



این داستان، فوج عظیمی از لغات، کنایات، مثل‌ها و عامیانه‌ها به چشم می‌خورد، که کاربرد وسیع آن‌ها سبب شده است که متعاقباً افکار عامیانه در داستان بیش از پیش نمود پیدا کند. اینک به بررسی، طرح و نقد چنین رگه‌های عامیانه‌ای می‌پردازیم:

یکی از نکات مهم داستان، پرده‌ای است که خانواده علویه خانم با آن نمایش اجرا می‌کردند: «پرده از مجلس عید غدیر شروع می‌شد. عید قربان و نزول گوسفند از آسمان، جنگ علی اکبر، جنگ ابوالفضل، حملۀ النهر علقمه، بازار شام، تخت یزید، ظهور مختار، خولی، سگ چهار چشم ... همه این مجالس تأثیر مخصوصی در تماشاچیان می‌کرد؛ زیرا یک تکه از افکار و هستی خودشان را روی پرده می‌دیدند... روی این پرده، سراسر ایده‌های مردم نقش شده بود و به تدریج که باز می‌شد، به منزله آینه‌ای بود که نه تنها عقاید ماورای طبیعی خود را می‌دیدند... بلکه یک جور انعکاس، یک آینه‌ای بود که تمام وجود معنوی آنها رویش نقش بسته بود.» (هدایت، ۱۳۴۲: ۳۸-۳۷)

مردم عامی جامعه، گویی در پس روایات این پرده، نمایش زندگی خود را می‌بینند. این آینه تجلی عقاید آن مردم است که همچون گره ریسمان محکمی، با زندگی آنها پیوند خورده است. گویی آنها با یاری جستن از آنها به تعامل با محیط خود بر می‌خیزند.

تصورپردازی‌های داستان به گونه‌ای است که چهره اشخاص عامی را به نمایش می‌گذارد: «ننه حبیب که صورت دراز مثل اسب داشت و خالی که رویش مو در آورده بود و روی شقیقه‌اش دیده می‌شد...» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۷)

نمونه‌های چنین توصیفاتی در «علویه خانم» زیاد است؛ طوری که بر فضا سازی و برجسته کردن مفاهیم عامیانه تأثیر گذاشته است، و مخاطب با آن‌ها، تمام زوایای فرهنگ عامیانه را مشاهده می‌کند. یکی از این موارد، اشتباه حرف زدن شخصیت‌های داستان است که در واقع سندی بر جهل و بی‌سوادی مردم زمانه می‌باشد: «خانوم خودم هم سند و سالی (سن و سال) ندارم، روزگار منو شکسته.» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۸)

از نکات مهم داستان، دید انتقادی هدایت نسبت به ازدواج دخترانی است که هنوز در طفولیت به سر می‌برند. او صیغه کردن دختران معصوم را برای مردان مسن، رسمی مذموم می‌شمارد و با نگاهی رئالیستی، در برخی از قسمت‌های داستان به این



مسأله اشاره می‌کند: «امسال پاش رو گذاشته تو دوازده... اول صیغه عبدالقادر دلال شد... از هفتیه دوم دیدم یه صیغه دیگه آورده تو خونه ول کرده.» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۹)

از سایر ویژگی‌هایی که در فضاسازی داستان مؤثر واقع شده، ناسزاگرایی و اعتقادات دینی آمیخته به خرافات است که نمود بارزی دارد. در داستان می‌بینیم که شدیداً به اذکار و اوراد دینی معتقدند؛ ولی در کنار آن اطفال را کتک می‌زنند، دزدی و غیبت می‌کنند، حسادت می‌ورزند و ناسزا می‌گویند.

در داستان نکات جالبی از باورهای عامیانه مطرح شده، که تمامی آنها در جامعه آن زمان رواج داشته است. همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، هدایت در این داستان فقط به عنوان یک تماشاگر، باورهای سطح پایین اجتماع را به تصویر کشیده است. حال به بررسی این باورها می‌پردازیم:

پیشانی

پیشانی در باور عامه جایگاهی استوار و البته رایج دارد. ذیل مدخل پیشانی در امثال و حکم نیز می‌بینیم: «پیشانی! مرا کجا می‌نشانی؟ (... روی تخت زر می‌نشانی یا به خاکستر می‌نشانی.» (دهخدا، ۱۳۸۵: ۵۲۲) در داستان علویه خانوم نیز می‌خوانیم: «آدم می‌باس پیشونی داشته باشه، دخترم هم مثل خودم پیشونی نداره» (هدایت، ۱۳۴۲: ۱۸)

«برو پیشانیت را عوض کن [بدبختی را نمی‌شود چاره کرد.]» (هدایت، ۱۳۱۲: ۱۹)

پیشانی در مفهوم عامیانه به معنی شانس و بخت است. قدما می‌پنداشتند فرجام آدمی، از روز ازل بر پیشانی نوشته شده، به هیچ روی قابل تغییر نیست. در اینجا، قسمت نیز در مفهوم پیشانی آمده است. در این باره در متن داستان می‌خوانیم که علویه خانم از پیشانی نامبارک دخترش می‌گوید و همراه او فضا‌باجی در ادامه حرف‌های علویه می‌گوید: «... قسمت رو سیمرخ هم نمی‌تونه به هم بزنه.» (هدایت، ۱۳۴۲: ۲۱)

از ما بهترون

طبق باور عوام «از ما بهترون» همان جن و پری است که معتقد بودند آدمی‌زاد را اذیت و آزار می‌کند. در اینجا نیز هدایت از زبان علویه خانم به همین اعتقاد اشاره می‌کند: «گفتم گاس باشه از ما بهترون اذیتش کرده باشن، دعا براش گرفتم حالش بهتر شد.» (هدایت، ۱۳۴۲: ۲۱)



باز شدن بخت

باز کردن بخت دختران از دغدغه‌های مهم عوام به شمار می‌رفته و با انواع خرافات آمیخته بوده است. نجفی دربارهٔ «بخت گشایی» در فرهنگ اصطلاحات عامیانه می‌نویسد: «اقدام از راه دعا یا جادو برای اینکه بخت زن بی‌شوهر گشوده شود و شوهر کند (بخت کنایه از شوهر یا ازدواج) (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۳۴-۱۳۵).

حال در این باره به این مثال توجه کنید: «دخترم رباب همین که پاشو گذاشت تو ده، برای اینکه بختش واز بشه نذر و نیازی نبود که نکردم، از زیر توپ مرواری ردش کردم، بردمش حموم جهودها، چادرشو از تو رودهٔ گوسپند رد کردم، میون دو نماز، پیرهن براش دوختم...» (هدایت، ۱۳۴۲: ۲۲)

اینک به تحلیل هر یک از این عبارات و بن‌مایه‌های عامیانه می‌پردازیم: توپ مرواری: نام یک توپ جنگی کهنه که از زمان فتحعلی شاه تا حدود سال ۱۳۱۰ در میدان ارگ تهران قرار داشت و آن را صاحب کرامات بسیار می‌دانستند که مهم‌تر از همه، باز کردن بخت دختران بی‌شوهر بود. (نجفی، ۱۳۷۸: ۳۳۶)

حمام جهودها: در این باره هدایت عیناً در نیرنگستان می‌نویسد: «برای اینکه بخت دختر باز شود، او را می‌برند حمام جهودها.» (هدایت، ۱۳۱۲: ۳۶)

رد کردن چادر نماز از رودهٔ گوسپند: هدایت در این باره در نیرنگستان می‌نویسد: «چادر نماز دخترم بخت را از رودهٔ گوسپند رد کنند، بختش باز می‌شود.» (همان)

دوختن پیراهن بین دو نماز: عین این مضمون را نیز هدایت در نیرنگستان مطرح می‌کند: «دوختن پیراهن بین دو نماز، بخت دختر بی‌شوهر را باز می‌کند.» (همان)

می‌توان با مشاهدهٔ این مثال‌ها، تأثیر نیرنگستان را به نحو ملموس‌تری درک کرد.

دعایی شدن / نظر قربانی

تأثیر چنین باوری در داستان علویه خانم چشم‌گیر است: «خانم با دعا او مدن سر زائو، بچه دعایی شد مرد.» (هدایت، ۱۳۴۲: ۲۱)

هدایت در این باره در نیرنگستان می‌نویسد: «اگر زن آبستن را در موقع وضع

حمل تا ده روز تنها بگذارند، جن زده یا دعایی می‌شود.» (هدایت، ۱۳۱۲: ۲۸)
 نظر قربانی: برای دفع چشم زخم آن را به کار می‌گیرند: «نظر قربانی و کجی اسب به گردنشان [به گردن اسب] آویزان کرده بودند، برای اینکه از چشم بد محفوظ بمانند...» (هدایت، ۱۳۴۲: ۲۳)

هدایت در نیرنگستان در مورد نظر قربانی می‌نویسد: «کج آبی، هفت مهره، دندان ببر، سم آهو، ناخن گرگ، چشم باباقوری، و پارچه کبود برای چشم زخم خوب است» (هدایت، ۱۳۱۲: ۸۰)

نظر قربانی چشم گوسفند است که در روز عید گوسفندکشان قربانی می‌شود و چشم او را خشک می‌کنند که برای دفع چشم زخم خوب است.» (همان)

تخم شکستن

درباره این مفهوم عامیانه، به این جمله از داستان «علویه خانم» توجه کنید: «حتماً چشمش کردن، چطور به تخم بشکنی؟» (هدایت، ۱۳۱۲: ۲۹)

هدایت درباره این مفهوم عامیانه در نیرنگستان به تفصیل توضیح می‌دهد و راه و رسم تخم شکستن را شرح می‌دهد که این نیز ناشی از یک تفکر عوامانه است.

مشغول ذمه بودن

در لفظ عامه، یعنی زیر بار دین کسی بودن: «[ننه حیب] سال قبل زن آبستنی را دیده بود که دو سطل آب خورد و تا آن ساعتی که جانش در رفت، خیار ترشی می‌خواست. برای اینکه امه نکند و مشغول ذمه‌اش نباشند، به او خیار ترشی دادند، همین که خورد، چانه انداخت.» (هدایت، ۱۳۱۲: ۴۹)

دیزی از کار درآمده پشت سر کسی زدن

هدایت در داستان علویه خانم از زبان علویه در این باره می‌نویسد: «هری، گورتو گم کن برو!... برو گمشو دیگه نمی‌خوام روت رو ببینم، یه دیزی از کار در اومده هم پشت سرت زمین می‌زنم.» (هدایت، ۱۳۴۲: ۴۹)

او در نیرنگستان دو جا درباره این عبارت کنایی می‌نویسد: «هرگاه بخواهند مسافری از سفر برنگردد، پشت سر او دیزی از کاردرآمده و یا سنگ سیاه به زمین می‌زنند.» (هدایت، ۱۳۱۲: ۷۵)



در این داستان به نکات دیگری همچون روش‌های مقابله با ترس از نگاه عوام، انواع قسم‌هایی که عوام از آن استفاده می‌کنند و اقسام ناسزاهای عامیانه می‌توان برخورد که در هرچه باور کردن فضای عامیانه داستان مؤثر واقع شده است. غرض از مطرح کردن این موارد، ملموس شدن بن‌مایه‌ها، رسوم، افکار و نوع نگاه عوام است. در این داستان فضای طنز و جد در کنار هم قرار گرفته است. طنز داستان نیز طنزی تلخ است که شرایط اسف‌بار جامعه‌ای خرافی و به‌شدت عوام‌زده را با نگاه واقع‌گرایی به ریشخند می‌کشد.

۴. نقد باورهای عامیانه در «سه قطره خون»

«سه قطره خون» محتوای یک نوول روان‌شناختی را دارد، که در عین حال از مباحث فرهنگ عامه نیز خالی نیست. باورهای عامیانه در این داستان، کمتر از سایر داستان‌ها است. از نگاه راوی (میرزا احمدخان) اکثر باورهای عامی داستان حول محور شخصیتی به نام عباس می‌چرخد؛ در صورتی که احمد به عنوان یک بیمار روان‌پریش خود نیز از به سربردن با تفکرات فراخی در امان نیست. «سه قطره خون» داستانی با بن‌مایه‌های سمبولیک و روان‌شناختی است. صنعتی نیز در این باره می‌نویسد: «فنی که [در داستان] به کار گرفته می‌شود، «تراکم»، «جابه‌جایی» و در نظر گرفتن قابلیت «فرانموداری» است... «فرانمودی دیداری» که معنی نمادین دارد؛ از این رو «سه قطره خون» مانند یک خواب است.» (صنعتی، ۱۳۸۷: ۸۶)

در این داستان، از تکنیک «عکس‌برگردانی» نیز استفاده زیادی شده است؛ ضمن اینکه شخصیت عباس عکس‌برگردانی از شخصیت میرزا احمدخان است، و آن دو با یکدیگر اختلافاتی دارند. مهم‌ترین وجه تمایز این دو شخصیت آن است که میرزا احمد خان می‌گوید به سرنوشت اعتقاد ندارد، در حالی که می‌پندارد عباس به سرنوشت اعتقاد زیادی دارد؛ پس از همین‌جا می‌توان دریافت که در این داستان با اینکه میرزا احمدخان عکس‌برگردانی از عباس است، ولی محورهای عامیانه داستان حول او نمی‌چرخد.

عباس در داستان به بخت و طالع تأکید می‌کند: «هر کاری به‌خصوص پیغمبری، بسته به بخت و طالع است. هر کسی پیشانی‌ش بلند باشد اگر چیزی هم بارش نباشد، کارش می‌گیرد و اگر علامه دهر باشد و پیشانی نداشته باشد، به روز او [عباس]

می‌افتد.» (هدایت، ۱۳۴۳: ۱۶)

هدایت در نیرنگستان دربارهٔ پیشانی تصریح می‌کند که بر اساس اعتقادات عامیانه، عوام بسیاری از پیشامدها را به بخت و طالع و پیشانی مربوط می‌دانند. در این داستان، عباس نمادی از تفکر عامیانه و انعکاس‌دهندهٔ باورهای این نوع است. برای مثال اعتقادات عامیانهٔ عباس در مورد پرنده‌ای به نام مرغ حق درخور توجه است. هدایت در این باره از زبان عباس می‌گوید: «آن سه قطره خون مال گربه نیست، مال مرغ حق است. می‌دانید که مرغ حق سه دانه گندم از مال صغیر خورده و هر شب آن قدر ناله می‌کند تا سه قطره خون از گلویش بچکد.» (هدایت، ۱۳۴۳: ۲۷)

هدایت در نیرنگستان دربارهٔ «مرغ حق» می‌نویسد: «مرغ حق یک دانه گندم از مال صغیر خورده و در گلویش گیر کرده آنقدر حق حق می‌گوید تا از گلویش سه-چکه خون بچکد.» (هدایت، ۱۳۱۲: ۹۷) (توضیح: در نیرنگستان در مورد دانه‌های گندم عدد یک به کار رفته، در حالی که در متن داستان عدد سه آمده است؛ زیرا مبنای داستان بر اساس تثلیث است.)

در واقع عباس در این داستان، نمادی از تفکرات افرادی از جامعه است که زندگی و نگرش خود را بر پایهٔ سرنوشت و خرافات بنا نهاده‌اند و تقدیر و سرنوشت‌گرایی را بر تلاش و کوشش چیره می‌دانند. شاید بتوان گفت، عباس نماد انسانی زاییدهٔ عصر رضاشاه است که با توجه به شرایط اسفبار دوران خود، به یک بیمار روان‌پریش تبدیل شده است.

۵. نقد باورهای عامیانه در «داش آکل»

داش آکل داستان غیرتمندی‌ها، امانت‌داری‌ها و ازخودگذشتگی‌ها است و فضای داستان حول محور رفتار و منش لوطی‌ها است. در فرهنگ عامیانه، ابوالحسن نجفی در این باره می‌نویسد:

۱. آنکه با بزرگواری و گشاده‌دستی به یاری ضعیفان شتابد و در رفتار با دیگران گذشت و انصاف از خود نشان بدهد، جوانمرد؛
۲. جسور متهور، بی‌باک؛

۳. گردن کلفت محله (به لحن کمابیش تحقیرآمیز).» (نجفی، ۱۳۷۸: ۱۳۰۶)

با توجه به فضای عامیانهٔ داستان، هر سه مفهوم لوطی که در فرهنگ عامیانه



مطرح شده، با مفهوم آن در داستان تناسب دارد. در واقع مصداق مفهوم سوم، شخصیت کاکا رستم است (زیرا عملکرد او در داستان، نمودی از ناجوانمردی است)، و مصداق مفهوم اول و دوم لوطی، داش آکل، که با پذیرش مسئولیت زندگی خانواده حاجی - صمد، با سروسامان دادن به زندگی مرجان (با آنکه وی را دیوانه‌وار دوست داشت)، با جوانمردی‌ها، شجاعت، غیرت و امانت‌داری خود، این مفاهیم لوطی را عینیت می‌بخشد: «خدا بیامرز حاجی صمد همیشه می‌گفت اگر یک نفر مرد هم هست فلانی [داش آکل] است.» (هدایت، ۱۳۴۳: ۶۴)

شخصیت کاکا رستم با قداره‌کشی، دست انداختن مردم، آزار کسبه و گردن کلفتی‌های توخالی و دور از منش جوانمردی، مصداق بارز مفهوم سوم است. در این داستان، صفات مثبت و نیک لوطی‌گری در وجود داش آکل نهادینه شده و زندگی او بر پایه همین صفات، شکل گرفته است. او بر اساس اعتقاد به همین مرام بود که مرجان را در عین اینکه عاشقانه دوست می‌داشت، به همسری خود در نیاورد؛ زیرا می‌پنداشت این عمل، مخالف با منش لوطی‌گری است. در پایان داستان نیز اساساً به این دلیل، تسلیم تیغ کاکا رستم شد که زندگی لوطی‌وار خود را خالی از عشق می‌دید و هدف و ایده‌آل در وجود وی مرده بود.

هدایت در این داستان به بررسی تفکر لوطی و لوطی‌گری پرداخته و صفات نیک یک لوطی، از جمله بخشش و سخاوت، آزادی عمل، امانت‌داری و حیا را در وجود داش آکل جمع کرده و او را نماد نیکی در جامعه لوطی‌ها قرار داده است. او گویی با تقریر «داش آکل»، مفاهیم مثبت افکار عامه را بررسی کرده است. این داستان سرشار از بن‌مایه‌های ناب رئالیستی است. پیرنگ داستان از لحاظ استحکام، منحصر به فرد است. کلمات فصیح عامیانه‌ای که در فضای داستان، چه از زبان راوی و چه از زبان شخصیت‌های داستان، به کار رفته، در اوج بخشیدن به جو عامیانه و لوطی‌مآبانه داستان، مؤثر واقع شده است؛ اصطلاحاتی همچون چندک زدن، ضرب شست نشان دادن، ماست‌ها را کیسه کردن، دغمسه و ...

۶. نقد باورهای عامیانه در بوف کور

بوف کور، شاهکار صادق هدایت، گستره‌ای قابل توجه از دانش‌هایی همچون



روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ، فرهنگ عامیانه، داستان‌نویسی مدرن و نشانه‌شناسی است که هدایت در آن با مهارت هر چه تمام‌تر، این دانش‌ها را به کار گرفته است. بوف کور گذشته از ساختار سوررئالیستی آن، «یک رمان روانی است و یکی از فرق‌های رمان روانی با شیوه روایتی جریان سیال ذهن در همین نکته است که در آن خبری از لایه‌های پیش از گفتار نیست و گفتارها جنبه عقلانی و طبیعی دارند.» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۰۷)

درباره سیر داستان، روایت و راوی بوف کور، نظرات مختلفی بیان شده است و برخی نیز گفته‌اند که بوف کور شرح زندگی خود هدایت است و به عبارتی هدایت خود، راوی بوف کور است. بر این اساس، شاپور جورکش برای رد این فرضیه غلط می‌نویسد:

«دکتر سروش ایادی در بررسی آثار هدایت از نظر روان‌شناسی، شخص هدایت را بیمار اسکیزوئید معرفی می‌کند و تمام احوال راوی بوف کور را که هدایت آگاهانه برای شخصیت خود در نظر گرفته، به خود نویسنده نسبت می‌دهد...؛ البته کتاب دکتر ایادی در عین حال از ارزش خاصی برخوردار است. او تمام جنبه‌های بیمارگونه تصویر شده در بوف کور را به ترمینولوژی و روان‌شناسی ارجاع داده است؛ اما از نظر تحلیل ادبی به جای آنکه این امراض را به راوی بوف کور نسبت دهد، آن را به نویسنده داستان، یعنی شخص هدایت منسوب کرده است...» (جورکش، ۱۳۷۷: ۲۳-۲۴)

از این نکات می‌توان دریافت، که هدایت به خوبی به علم روان‌شناسی اشراف داشته است؛ پس می‌توان نتیجه گرفت که او از زبان یک بیمار روانی لب به سخن می‌گشاید و زمانی که راوی داستان به فلسفه‌بافی می‌پردازد، به عقیده جورکش، هدایت می‌خواهد با تمام توان، دانش و اطلاعات خود، ذهن خواننده را منحرف سازد تا خواننده تیزهوش بتواند با شناختن دام‌ها، از پشت درهای بسته بوف کور رهایی جوید. بوف کور (راوی) جلوه بیمار و آشفته اوضاع نابه‌سامان عصر خویش است، که به سبب آشفتگی‌های شدید روحی، به سوگ سیاهی فرو رفته است. محمد صنعتی در این باره می‌نویسد:

«بوف کور جلوه کامل «انسان سوگواره‌ای» است؛ اما چگونه انسانی با شور زندگی قرین است و دیگری چون بوف کور هراس از مرگ و مرگ گریبان‌ش را رها



نمی‌کند. در کجا مرگ را تجربه کرده است که این گونه از آن می‌ترسد؟! طبیعی است که مرگ را تجربه نکرده، چون زنده است؛ ولی حالاتی را تجربه کرده است که دَوَران بی‌پناهی و درماندگی است و در آن احساس طردشدگی، تنهایی، پیوندگستگی را همراه با «اضطراب از هم فروپاشیدگی» و ترس از نابودی تجربه کرده است.» (صنعتی، ۱۳۸۰: ۳۰)

صنعتی در سراسر کتاب خود اذعان می‌کند سرخوردگی‌های بوف کور و میل و هراس او نسبت به مرگ، به دلیل طردشدگی، وانهادگی، جدایی و از دست-دادگی است.

ریشه‌های عامیانه داستان

همان طور که گفتیم، بوف کور رمان‌واره‌ای روان‌شناختی است؛ اما بن‌مایه‌های عامیانه و خرافاتی در تار و پود آن موج می‌زند. اصلانی نیز در این باره می‌نویسد: «بوف کور که آمیزه‌ای از واقعیت و رؤیاست، با ساختی بدیع و شگرف از باروری خرافاتی در نزد ایرانیان سرچشمه می‌گیرد.» (اصلانی، ۱۳۸۶: ۲۷)

این مضامین خرافاتی با مهارتی چنان شگرف در ترکیب داستان ممزوج شده، که کمتر توجهی را به خود جلب می‌کند؛ اما تأثیرگذاری آن، به قدری شگرف است که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد. در این قسمت، ابتدا به مفاهیم عامیانه داستان و سپس به تحلیل آن در متن می‌پردازیم:

خوره: «در زندگی زخم‌هایی هست که مثل خوره روح را آهسته در انزوا

می‌خورد و می‌تراشد.» (هدایت، ۱۳۴۸: ۹)

خوره در فرهنگ عامیانه نجفی، در مفهوم «آکله و جذام» آمده است. دلیل کاربرد اصطلاح خوره در اینجا، تأکید به جنبه مهلک و نابودکننده آن است. خوره که در این عبارت به عنوان موجود جاندار تصویر شده است، وجود آدمی را ذره‌ذره به سوی هلاکت می‌کشانند.

سیزده نوروز: ماجرای قسمت اول بوف کور به گفته‌ی راوی در سیزدهم نوروز

اتفاق می‌افتد. در واقع دلیل شرح قسمت اول داستان در سیزده نوروز، اشاره به نحسی «عدد سیزده» در تفکر عامیانه است:

«سیزده نوروز بود. نزدیک غروب گرم نقاشی بودم.» (همان: ۱۶)

هدایت دربارهٔ عدد سیزده و سیزده‌بدر در نیرنگستان می‌نویسد:

«سیزده‌بدر: سیزدهمین روز بعد از نوروز است. همهٔ مردم در این روز باید از شهر خارج شوند و خوش بگذرانند و تفریح کنند تا نحوست سیزده را به صحرا ببرند.» (هدایت، ۱۳۱۲: ۱۰۹)

«برای رفع نحوست عدد سیزده موقع شمردن، به جای سیزده می‌گویند: زیاده!!» (هدایت، ۱۳۱۲: ۱۰۹)

بخش اول داستان بوف کور در یک روز (۲۴ ساعت) اتفاق می‌افتد؛ یعنی در سیزده‌بدری که راوی در خانه مانده و به کشیدن نقاشی پرداخته است. این بخش که تنها در یک روز اتفاق می‌افتد، دنیای آرمانی راوی است؛ اما برای راوی سرانجام تلخی دارد، چرا که در پی آن نمی‌تواند با دختر اثری به پیوند برسد. در واقع در همین سیزده بدر است که دختر اثری، یعنی آرزوی با ارزش راوی می‌میرد و راوی تن بی‌جان او را قطعه‌قطعه و دفن می‌کند؛ پس روز سیزده‌بدر، برای راوی سراسر نحوست و تلخ‌کامی است؛ زیرا او در این روز در پی وحدتی بود که نهایتاً به تفرقه انجامید.

مهر گیاه: هدایت در بوف کور در توصیف چهرهٔ دختر اثری می‌نویسد: «اصلاً خوشگلی او معمولی نبود، او مثل یک منظرهٔ رؤیایی افیونی در من جلوه کرد... او همان حرارت مهر گیاه را در من تولید کرد.» (هدایت، ۱۳۴۸: ۱۹)

هدایت در نیرنگستان دربارهٔ مهر گیاه و خاصیت‌های آن توضیح می‌دهد: «گیاهی باشد شبیه آدمی و در زمین چین روید و آن سرازیر و نگونسار باشد... نر و ماده دست در گردن هم کرده و پای‌ها در یکدیگر محکم ساخته، هر آن که آن را بکند، در اندک روزی بمیرد و طریق کندن آن چنان است که اطراف آن را خالی کنند، چنانکه در اندک روزی کنده شود و ریسمانی بر آن بندند و سر ریسمان را بر کمر سگ تازی محکم سازند و شکاری در پیش آن سگ رها کنند و چون سگ از عقب شکار بدود، آن گیاه از بیخ کنده شود و «سگ‌کن» به این اعتبارش گویند و سگ پس از چند روز بمیرد و آن را مردم گیاه یا مردم‌گیه نیز خوانند.» (هدایت، ۱۳۱۲: ۸۸)

باید توجه داشت هنگامی که راوی در بخش اول داستان از دختر اثری دور می‌افتد؛ گویی رو به نابودی می‌رود؛ همان‌طور که گویی مهر گیاه از نیمهٔ مادینهٔ خود



دور افتاده، در آستانه تجربه طعم تلخ مرگ است.

سرو: بر اساس تصویر مهم و نمادین بخش اول بوف کور که در آن دختر اثری در زیر یک درخت سرو خم شده است و به پیرمرد قوزی گل نیلوفر تعارف می‌کند، توجه به کلمه سرو، حائز اهمیت است. «سرو درخت عزاداری در کرانه‌های مدیترانه است، و بدون شک مانند نمادگرایی تمام مخروطیان، به خاطر صمغ فاسدشدنی و سبزی همیشگی برگ‌هایش، جاودانی و زندگی دوباره معنا شده است.» (شوالیه، ۱۳۸۸: ۵۸۰)

علاوه بر تلقی این مفهوم جاودانگی در سرو، بعید نیست که هدایت در آوردن واژه سرو در بوف کور، به مفهوم سرو کاشمر در نیرنگستان نظری داشته باشد. هدایت در نیرنگستان، ذیل سرو کاشمر می‌نویسد: «معروف است که زرتشت دو شاخه کاج از بهشت آورد و به دست خودش یکی را در کاشمر و دیگری را در فارمد از قرای طوس کاشت. این دو قلمه به مرور زمان بسیار بزرگ و کهن می‌شوند و مردم به آنها معتقد بوده‌اند. می‌گویند که مرغان بی‌شمار بر شاخه‌های آن آشیانه داشته‌اند و در سایه آن جانوران بسیار می‌چریده‌اند.» (هدایت، ۱۳۱۲: ۱۱۶)

باورهای عامیانه در بخش دوم بوف کور

در بخش دوم بوف کور راوی درباره مرگ عمه‌اش می‌نویسد: «یک قرآن روی شکمش گذاشته بودند برای اینکه شیطان در جسمش حلول نکند. پارچه روی صورتش را که پس زدم، عمه‌ام را با آن قیافه باوقار و گیرنده‌اش دیدم. مثل اینکه همه علاقه‌های زمینی در صورت او به تحلیل رفته بود. یک حالتی که مرا وادار به کرنش می‌کرد؛ ولی در عین حال، مرگ به نظرم اتفاقی معمولی آمد. دیدم لبخندی گوشه لب او خشک شده است.» (هدایت، ۱۳۴۸: ۸۵)

در این قسمت از داستان، رگه‌هایی از باورهای عامیانه دیده می‌شود که با برخی از مفاهیم عامیانه در نیرنگستان مطابقت دارد:

۱. یک قرآن روی شکمش گذاشته بودند تا شیطان در جسمش حلول نکند؛

۲. لبخندی گوشه لب [جسد] خشک شده است؛

در رابطه با مواردی که ذکر شد، هدایت در نیرنگستان می‌نویسد:

۱. هنگامی که کسی می‌میرد، روی شکمش قرآن می‌گذارند تا شیطان در

جسمش حلول نکند؛ (هدایت، ۱۳۱۲: ۵۱).

۲. اگر موقع مردن، کسی لبخند به لب داشته باشد، بهشتی است (هدایت: ۵۰).

در ادامه داستان می‌خوانیم که راوی بیمار است و برای او حکیم‌باشی خبر کردند. داروهایی که حکیم‌باشی تجویز می‌کند، علاوه بر اینکه بیانگر عوامانه‌بودن طب اوست، نشان می‌دهد کسانی نیز که تن به مصرف چنین داروهایی می‌دهند، تفکری عوامانه دارند: «[حکیم‌باشی] چند نسخه بلند بالا هم به دایه‌ام سپرد که عبارت بود از جوشانده و روغن‌های عجیب و غریب از قبیل: پرزونا، زیتون، رب سوس، کافور، پر سیاوشان، روغن بابونه، روغن غاز، تخم صنوبر و مزخرفات دیگر.» (هدایت، ۱۳۴۸: ۹۳)

در ادامه بخش دوم، می‌خوانیم: «جلوی مهتاب سایه‌ام برزگ و غلیظ بر دیوار می‌افتاد؛ ولی بدون سر بود- سایه‌ام سر نداشت- شنیده بودم اگر سایه کسی سر نداشته باشد، تا سر سال می‌میرد.» (همان: ۱۲۱)

سایه یکی از دلالت‌های بسیار مهم در بوف کور محسوب می‌شود. به عقیده یونگ: «سایه در رؤیاها با تجسم شخصی پایین و بسیار ابتدایی، کسی با کیفیات دل‌ناپذیر یا شخصی که دوستش نمی‌داریم، تظاهر می‌کند.» (فورد هام، ۱۳۶۴: ۹۳)

نجفی نیز درباره مفهوم سایه معتقد است که سایه کنایه از حمایت و سرپرستی است (و در اینجا تعبیر بی‌سر بودن سایه، در مفهوم بی‌پناهی و احساس تنهایی بیش از حد است).

هدایت نیز به نقل از فرهنگ انجمن آرا درباره سایه می‌نویسد: «سایه نام دیوی است و جن را نیز سایه گویند و سبب این نام این است که هر کس که دیوانه می‌شده، می‌گفتند جن بر او سایه انداخت؛ یعنی در او تصرف کرد و او را سایه‌زده می‌نامیدند یا سایه‌دار می‌خواندند.» (هدایت، ۱۳۱۲: ۳۶)

سایه در مفهوم ذکر شده در نیرنگستان، با مفهوم آن در متن کتاب بسیار تناسب دارد.

تقدیرگرایی: در داستان به مسئله تقدیرگرایی و طالع‌بینی از روی ستارگان نیز

اشاره شده است:

«دایه‌ام معتقد بود که تقدیر این‌طور بوده و ستاره‌اش این بوده» (هدایت،

۱۳۴۸: ۱۲۱)

«اگر راست باشد که هر کسی یک ستاره روی آسمان دارد، ستاره من باید



دور، تاریک و بی‌معنی باشد، شاید من اصلاً ستاره نداشته‌ام!» (همان)

با توجه به چنین شواهدی که در متن پژوهش آمده، شاهدیم که راوی تا کجا تحت تأثیر افکار عامیانه قرار دارد. آیا این راوی، می‌تواند هدایتی باشد که همواره با افکار پوچ عامیانه مخالف است؟ مطمئناً این گونه نیست. راوی فرد بیمار و مردم-گریزی است که هدایت علاوه بر اینکه لایه‌های ذهنش را می‌کاود، نسبت به وی، دیدی انتقادی دارد.

شمع سوزاندن بالای سر مرده: در قسمت‌هایی از بخش دوم بوف کور، به مرگ دایه و دختر اثریری اشاره می‌شود که بالای سر آنها شمع می‌سوزانند. درباره شمع سوزاندن بالای سر مرده، هدایت در نیرنگستان می‌نویسد: «کسی که شب بمیرد، نباید تنها باشد و بالای سرش شمع می‌سوزانند.» (هدایت، ۱۳۱۲: ۵۰)

پیرهن قیامت: در این بخش، راوی درباره لکاته چنین می‌نویسد: «[دایه] چند روز پیش به من گفت که دخترم (یعنی آن لکاته) به ساعت خوب پیرهن قیامت برای بچه دوخته، برای بچه خودش.» (هدایت، ۱۳۴۸: ۱۲۱)

هدایت عین این باور را در نیرنگستان نیز مطرح می‌کند: «بچه که به دنیا می‌آید، پس از شستشو یک تکه چلووار را چاک زده به تن او می‌پوشانند. این لباس را پیرهن قیامت می‌نامند و باید یک شب و یک روز به تنش باشد.» (همان: ۳۸)

قاشق‌زنی و فالگوش: این رسوم از سنن قدیمی چهارشنبه آخر سال است، که عوام برای آن کراماتی را در نظر گرفته‌اند: «[دایه] چهارشنبه آخر سال رفته بود فال-گوش، یک کاسه آورد که در آن برنج و روغن خراب شده بود. گفت اینها را به نیت من گدایی کرده.» (همان: ۱۲۲)

هدایت درباره قاشق‌زنی و فالگوش چهارشنبه آخر سال در نیرنگستان می‌نویسد: «اگر کسی ناخوش باشد به نیت سلامتی او در شب چهارشنبه‌سوری ظرفی برداشته، می‌رود در خانه همسایه را می‌کوبد و بدون اینکه چیزی بگوید با قاشق به آن ظرف می‌زند، صاحب‌خانه خوراکی یا پول در آن ظرف می‌اندازد. آن خوراکی‌ها را به ناخوش می‌دهند و یا با پول آن چیزی می‌خرند و به ناخوش می‌خورانند که شفا خواهد یافت.» (هدایت، ۱۳۱۲: ۱۶۲)



مقوله صبر آمدن، از مفاهیم خرافی بسیار رایج است که هدایت این مفهوم را در نیرنگستان نیز مطرح کرده است: «یک عطسه علامت صبر است در جوابش می‌گویند: عافیت باشد و برای شکستن صبر، هفت صلوات باید فرستاد.» (همان: ۵۵)

* در قسمتی از متن داستان، راوی به روایت از دایه می‌نویسد: «دیدم رو بازوش [لکاته] گل گل کبود بود- به من نشان داد گفت: بی‌وقتی رفتم زیرزمین از ما بهترون و شگونم گرفتن!» (هدایت، ۱۳۴۸: ۱۶۴)

در ادامه همین گفت‌وگو در صفحه بعد می‌نویسد: «دایه دوباره گفت: هیچ می‌دونستی خیلی وقته زنت آبستن بود؟ من خندیدم، گفتم: لابد بچه شکل پیرمرد قاریه، لابد به روی او جنیده!» (همان: ۱۶۵)

در ادامه می‌نویسد: «نه، هرگز ممکن نبود که بچه به روی او جنیده باشد، حتماً به روی پیرمرد خنزرنزری جنیده!» (همان)

هدایت درباره این باور خرافی در نیرنگستان می‌نویسد: «هرگاه زن آبستن به کسی نگاه کند و در همان لحظه بچه در زهدانش تکان بخورد (رو به آن کس بجنبد)، بچه به شکل آن شخص خواهد شد.» (هدایت، ۱۳۱۲: ۲۵)

جغد (بوف): راوی در پایان داستان از خنده‌های زننده خود می‌گوید؛ سپس درباره جغد می‌نویسد: «در این وقت شبیه یک جغد شده بودم؛ ولی ناله‌های من در گلویم گیر کرده بود و به شکل لکه‌های خون، آن را تف می‌کردم. شاید جغد هم مرضی دارد که مثل من فکر می‌کند. سایه‌ام به دیوار درست شبیه جغد شده بود و با حالت خمیده، نوشته‌های مرا می‌خواند.» (هدایت، ۱۳۴۸: ۱۶۸)

هدایت در نیرنگستان درباره جغد می‌نویسد: «جغد گریه بکند، خوش‌یمن است و خنده بکند، بدیمن است. جغد را که ببینند، باید بگویند میمنت‌خان خوش‌آمدی، عروسی است. (و گر نه نحوست به بار می‌آورد.)» (هدایت، ۱۳۱۲: ۹۳)

در متن اشاره شده نیز می‌بینیم که خنده‌های راوی، سراسر نحوست و شومی و هراس است.

برداشت نهایی از مفاهیم عامیانه بوف کور

می‌توان با توجه به محتوای مسائل عامیانه داستان چنین نتیجه گرفت که دایه از نمادین‌ترین چهره‌هایی است که مسائل و افکار عامیانه، حول محور اندیشه‌های اوست؛



ولی نباید فراموش کرد که خود راوی نیز تنها بیماری است که مدعی روشنفکری است و افکار وی با توجه به نمونه‌هایی که ذکر شد، سرشار از تفکرات عوامانه است. وی بیماری است که دایه خود را دوست می‌دارد، بدو اطمینان دارد و از افکار وی تأثیر می‌پذیرد.

۷. نتیجه‌گیری

هدایت در تبیین تفکرات عامیانه در آثار خود، به مفاهیم و اندیشه‌های عامیانه نیرنگستان توجهی ویژه داشته، و در جای‌جای داستان‌هایش عیناً از عبارات نیرنگستان بهره برده است. نیرنگستان از کلیدی‌ترین آثار هدایت است، که در حقیقت بیش از تمام آثار تحقیقی وی در نوول‌هایش تأثیر گذاشته است.

پنج اثر بررسی شده از هدایت در این مقاله، از آثاری است که از لحاظ مضمون و فضا، تفاوت‌های محسوسی با یکدیگر دارند و هر کدام با توجه به حال و هوای خود، تا حدی از اندیشه‌های عامیانه تأثیر پذیرفته‌اند که البته میزان و نوع نگاه عامیانه در آن، با هم تفاوت‌هایی دارد؛ گویی هدایت در هر کدام از این آثار، به جنبه خاصی از مفاهیم عامیانه توجه داشته است.

در داستان «سگ ولگرد»، هدایت با انتقاد غیرمستقیم از مفاهیم خرافی عامیانه، از نوع نگاه مردمان نسبت به پات انتقاد می‌کند؛ مردمانی که پات را نجس، نفرین شده مذهب و شوم می‌دانند؛ این در حالی است که پات روح انسانی برجسته‌ای دارد. در واقع هدایت در این داستان با ابراز تأسف از این گونه عقاید، انزجار خود را از افکار این مردمان بیان می‌دارد.

در «سه قطره خون» نیز تأثیر افکار عامیانه محسوس است. تقدیرگرایی و تسلیم‌شدگی در برابر جریان زندگی به عنوان اصلی‌ترین محور تفکر عامیانه، در این داستان مطرح شده است. در واقع در نوول روان‌شناختی «سه قطره خون» نیز شاهدیم که هدایت، ابعاد روحی یک فرد عامه را نادیده نمی‌گیرد و تأثیر اندیشه‌های وی را در فضای بزرگ‌تری مثل جامعه بررسی می‌کند.

در داستان «علویه‌خانم»، تأثیر تفکرات عامه به طرز بسیار آشکاری مشاهده می‌گردد. در واقع می‌توان «علویه‌خانم» را آئینه تمام‌نمایی از تالو تفکرات عامه دانست، تا آنجا که در بسیاری از موارد می‌بینیم هدایت عیناً جملات نیرنگستان را در



داستان می‌آورد. او در «علویه‌خانم» با واقع‌گرایی هرچه تمام، زندگی مردم عامه را به تصویر می‌کشد و بدون هیچ‌گونه قضاوتی، داوری را به عهده مخاطب می‌گذارد تا با دیدی هشیارانه دربارهٔ چنین فضایی قضاوت کند. در نهایت باید گفت هدایت در علویه‌خانم بیشتر به بررسی ابعاد مردم‌شناسی عامه پرداخته است؛ حال آنکه در داستان «داش آکل» پرده به گونه‌ای دیگر کنار می‌رود.

«داش آکل»، داستان یک‌رنگی و جوانمردی است. هدایت در «داش آکل» این بار به همان مردمی که سراپا درگیر عوام‌زدگی‌اند، به دیدهٔ مهر می‌نگرد و صداقت‌ها، یکرنگی‌ها، گذشت‌ها و صمیمیت‌هایشان را به تصویر می‌کشد و با نگاهی متفاوت نیکی‌های آنها را می‌ستاید.

در نهایت بوف کور است که تمام ظرفیت‌های حرفه‌ای هدایت را در نویسندگی به نمایش می‌گذارد. با بررسی اجزای داستان می‌توان به این نتیجه رسید، که اندیشه‌های منفی عامیانه در ذهن راوی داستان موج می‌زند. همان راوی که سعی دارد خود را آزاداندیش جلوه دهد، بی‌شک از نگاه هدایت موجود بیماری است که روانش با چنین افکاری ممزوج است. ممکن است مخاطب بوف کور به‌سادگی از کنار عقاید عامیانهٔ راوی بگذرد؛ ولی در اصل همین عقاید است که روح بیمار راوی را به ما می‌شناساند و کلیدهای راه‌گشایی برای درهای بستهٔ بوف کور پیش روی ما قرار می‌دهد.

اینک می‌توان گفت، محوریت اندیشه‌های عامیانه در آثار هدایت، تا حدودی ملموس شده است. او یک منتقد مردم‌شناس است؛ هدایتی که در تک‌تک آثار وی، اندیشه‌های برجستهٔ مردم‌شناسی هویدا است.



کتابنامه

- اتحاد، هوشنگ (۱۳۸۲). پژوهشگران معاصر ایران، ج ۶. تهران: فرهنگ معاصر.
- اصلانی، محمدرضا (۱۳۸۶). استعاره و مجاز در داستان. تهران: نیلوفر.
- پاینده، حسین (۱۳۸۹). داستان کوتاه در ایران، ج ۱. تهران: نیلوفر.
- جورکش، شاپور (۱۳۷۷). زندگی، عشق و مرگ از دیدگاه صادق هدایت. تهران: آگاه.
- حقوقی، محمد (۱۳۷۹). مروری بر تاریخ ادب و ادبیات امروز ایران؛ داستان. تهران: قطره، چ چهارم.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۸۵). امثال و حکم، ج ۱. تهران: امیر کبیر. چ سیزدهم.
- شوالیه، ژان، و گریبان، آلن (۱۳۸۸). فرهنگ نمادها، ج ۳. ترجمه سودابه فضایی. تهران: جیحون، چ دوم.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۳). داستان یک روح. تهران: فردوس، چ ششم.
- صنعتی، محمد (۱۳۸۰). صادق هدایت و هراس از مرگ. تهران: مرکز.
- (۱۳۸۷). تحلیل‌های روان‌شناختی در هنر و ادبیات. تهران: مرکز، چ چهارم.
- غیائی، محمدتقی (۱۳۸۰). تأویل بوف کور. تهران: نیلوفر.
- فورد هام، فریدا (۱۳۶۴). مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ. ترجمه دکتر مسعود میربها. تهران: اشرفی.
- نجفی، ابوالحسن (۱۳۷۸). فرهنگ فارسی عامیانه. تهران: نیلوفر.
- هدایت، صادق (۱۳۴۸). بوف کور. تهران: امیر کبیر، چ دوازدهم.
- (۱۳۴۳). سه قطره خون. تهران: امیر کبیر، چ هفتم.
- (۱۳۴۷). سگ ولگرد. تهران: امیر کبیر، چ نهم.
- (۱۳۴۲). علویه خانم و ولنگاری. تهران: امیر کبیر، چ چهارم.
- (۱۳۱۲). نیرنگستان. تهران: امیر کبیر.

